

بسمه تعالی

غرب و التفات ملکوتی*

داود مهدوی زادگان^۱

مسأله «دیگری» یا غیریت، لافل، در دو برهه زمانی برای دنیای مدرن شده غرب مهم جلوه کرده است. عصر مونتسکیو با نامه‌های ایرانی زمانه استبداد مطلقه اروپایی است. روشنفکران و سیاستمداران جدید در آن زمان از طریق غیریت سازی شرق در تکاپوی رهایی از استبداد مطلقه بودند. تاسیس دولت‌های مدرن، ایده «دیگری» را از اهمیت انداخت تا آنجا که با ورود به قرن بیستم آن «دیگری» حضوری نداشت. هر چه هست، غرب بود و بس. این حس فعال ما یشاء غرب به ویژه پس از جنگ جهانی اول شدت یافته بود. اگر چنین نبود؛ غرب جنگ جهانی دوم را که جنگی داخلی میان دول غربی بود، به راه نمی‌انداخت. اما این سرمستی غرب از فرستادن دیگری به تعطیلات تاریخ دیری نمی‌پاید و از اواسط نیمه دوم قرن بیستم، حضور جدی دیگری در غرب احساس می‌شود. اسلام، از چشم غرب مدرن آن دیگری است که در آستانه ورود به قرن بیست و یکم، تمام قد وارد صحنه شده است. همزمان با این حضور، انقلابی بزرگ الهام گرفته از آموزه‌های وحیانی اسلام در ایران رخ داد (۱۹۷۹م) و بدنبال آن نظام سیاسی دینی پایدار و بی بدیلی تاسیس شد. دنیای مدرن وقوع انقلاب اسلامی ایران را به مثابه اعلان حضور مجدد اسلام تلقی کرد. از این رو، هر دو (اسلام و انقلاب) را غیریت واحد دانست.

مسأله «دیگری» در این دو برهه که از قضا عنصر ایرانی در هر دو پرننگ است؛ تفاوت‌های اساسی با هم دارد. غیریت اول، اساساً مسأله نبود. مسأله چیز دیگری به نام استبداد مطلقه اروپایی است. غیریت نامه‌های ایرانی ساختگی و خیالی بود. غیریت شرقی، پارادایمی برای رهایی از استبداد غربی بود. از این رو، هراس انگیز هم نبود. اما غیریت دوم برای غرب سکولار شده مسأله ای واقعی است. اسلام برای دنیای مدرن مسأله اساسی است. «دیگری» دوم، ساختگی و تخیلی هم نیست. اسلام، واقعیتی انکار ناپذیر است و زاییده هیچ ذهن خیال پرداز نیست. غیریت دوم، شرق یا آسیا هم نیست بلکه خود اسلام است. شرق یا آسیای بدون اسلام، برای غرب مسأله جدی ایدئولوژیک نیست. این هر دو (شرق و آسیا) دهه‌های متمادی است که وجود ظلّی خود را برابر غرب پذیرفته‌اند و در این باره، هیچ منازعه‌ای با غرب ندارند. پس غیریت دوم بر خلاف غیریت اول که شرق تخیلی بود؛ اسلام واقعی است. از این رو، ظهور اسلام در غرب، هراس انگیز می‌شود و به بدنبال این حضور، پروژه «اسلام

^۱. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی davood@ihcs.ac.ir

*. این مقاله با عنوان پایان تعطیلات تاریخ در نشریه عصر/اندیشه سال اول، شماره ششم، فروردین ۱۳۹۴ منتشر شده است.

هراسی» کلید خورده است. اما چرا اسلام هراس انگیز است و اسلام هراسی برای چه؟ آیا براستی اسلام، هراس انگیز است یا این هراس از جای دیگر ناشی می‌شود؟ آیا این هراس متعلق به همه قشرهای اروپایی - آمریکایی است یا جمع‌های خاصی را شامل می‌شود؟

کارل یا سپرس (۱۹۶۹ - ۱۸۸۳ م) فیلسوف آلمانی، غرب مدرن را در افقی دست نیافتنی دانسته است و برتری باخت‌ر زمین، اعم از علم و روش عقلی و «خود بودن» شخصی، و دولت و سازمانهای دولتی، و نظم اقتصادی از نوع سرمایه داری و مانند آن، بر شرق امر مسلمی است. اساساً زادگاه این امور شرق نیست. با وصف این، با همه برتری اروپایی، باخت‌ر زمین احساس عدم تکامل و نقص می‌کند واز اینجاست که درباره شرق این پرسش را دارد که هنوز شرق چه چیزی دارد که می‌تواند ما را تکمیل کند؟ «در آسیا چیزی هست که برای ما اهمیت بنیادی دارد، ولی دست ما از آن تهی مانده است! از آنجا پرسشهایی از ما می‌شود که در اعماق وجود خود ما جای دارند. ما برای آنچه ساخته و توانسته‌ایم، و برای آنچه شده‌ایم، بهایی پرداخته‌ایم. ما به هیچ وجه در راه تکامل انسانی نیستیم. آسیا مکمل ماست و ما نمی‌توانیم بی آن کامل گردیم». (یاسپرس کارل، ۱۳۶۳: ۹۸ - ۱۰۰)

درک چنین پرسشی برای هر فیلسوف غربی منصفی، سهل و ساده است. قطعاً این پرسش نیز برای روشنفکران و سیاستمداران غربی، علیرغم خواست قلبی شان، اتفاق افتاده است. اگر چنین نبود که اینگونه هراسان نمی‌شدند. البته، اگر یا سپرس هم اکنون می‌زیست؛ گفته‌هایش را از شرق به اسلام، تصحیح می‌کرد. چنانکه تمام توجه غرب مدرن به اسلام معطوف گشته است، نه شرق به معنای آسیا. به هر روی، این توجه غرب - آن گونه که یاسپرس نیز درک کرده است - از احساس فقدان و نقص بزرگی به نام «معنویت» و «تعالی انسان» در غرب مدرن ناشی شده است. هیچگاه جامعه اروپایی - آمریکایی به مثل امروز غرق در مواهب زمینی و دنیوی نبوده است. با وصف این، از بحران معنویت و رسیدن به امر قدسی و اندیشه تعالی رنج می‌برد. این رنجش خاطر زمانی دو چندان می‌شود که ناتوانی ذاتی غرب مدرن در وصول به معنویت آشکار می‌گردد. بلکه اساساً آموزه‌های بنیادین تجدد در تضاد با معنویت و امر قدسی است. زیرا جوهره تجدد بر فردیت استوار است. آموزه فردیت از پیروانش می‌خواهد عالم برین را فراموش کنند و در من زمینی غوطه ور شوند و دم را غنیمت شمرند. بنابراین، هر بنیادی که از انسان و جامعه مدرن شده بخواهد سر را بالا کنند و قدری درباره عالم معنوی بیاندیشند؛ در تضاد با اصل فردیت است و لاجرم دشمن غرب مدرن تلقی خواهد شد. پس، هراس واقعی از ناتوانی و کوتاهی دست تجدد در وصول به معنویت ناشی می‌شود.

اما چرا جهت این هراس، رو به اسلام نشانه رفته است؟ چون یگانه مرجعی که می‌تواند جوامع بشری را به سوی معنویت و امر قدسی رهنمون کند؛ همانا اسلام است. اسلام دین وحیانی و مرجع آن سویی است و

حقیقت آن از زمان نزول تا به امروز، به لطف الهی همچنان پاک و زلال باقی مانده است و خواهد ماند. باقی مراجع یا حدس و گمان است، مانند ادیان طبیعی که محصول تجربه بشری است و درستی دریافت‌های آنها سخت مشکوک است و یا اگر هم وحیانی باشند- مانند مسیحیت و یهود - امروزه به دلیل تحریفاتی که بر آنها رفته آنچنان زمین‌گیر شده‌اند که قادر به هدایت معنوی مردم غرب نیستند. این است که جلوه نورانی و معنوی اسلام در غرب، روز به روز پررنگ‌تر و جدی‌تر می‌شود.

معنویت خواهی و اندیشه تعالی امری فطری است و برای هر انسانی بالوجدان قابل درک است. اما این درک نظری در دنیای امروز دچار بزرگترین حجاب بشری به نام فردیت مدرن شده است. از این رو، راه رجوع به فطرت و تحصیل درک فطری مسدود است. این راه بسته با «التفات ملکوتی» باز شدنی است. تمام اهتمام مردان راستین خدا در همین التفات ربانی است. هرگز دست و زبانهای آلوده به زخارف مادی و دنیوی قادر به چنین التفاتی نیستند. وجدان عمومی می‌تواند در خروج غرب از این انسداد و بحران معنویت تاثیر گذار باشد. زیرا وجدان عمومی یکی از راه‌های رجوع به فطرت ناب است. ولی این «وجدان عمومی در غرب همیشه با تأخیری چند ده ساله و گاهی چند صد ساله بیدار و آگاه می‌شود». نزدیک‌ترین قشری که می‌تواند در این امر مهم (بیداری و آگاهی وجدان عمومی) نقش سازنده ای ایفا کند، روشنفکر غربی است. زیرا روشنفکر با وجدان عمومی سر و کار دارد و منطقش ارجاع همگان به وجدان عمومی است. اما روشنفکر غربی و تبع آن، روشنفکر پیرامونی بواسطه جزمیت بر فردیت در تعطیلات تاریخی بسر می‌برد. چشم و گوش و قلب او از معنویت و اندیشه تعالی باز مانده است. پس، التفات ملکوتی تنها بدست مردان خدا عملی است. این التفات همگانی از سوی آنان، مسبوق به اراده ذات باری تعالی است. نشانه مشیت خدا بر این التفات ملکوتی را باید وقوع در انقلاب اسلامی مشاهده کرد.

تاکنون دوبار دعوت به معنویت و اندیشه متعالی اتفاق افتاده است. بار اول آن، نامه ملکوتی امام خمینی به گورباچف است. آنگاه که خطاب به وزیر خارجه او چنین فرمودند که قصد من از این کار بازکردن دریچه‌ای به سوی جهان دیگر است. اما مرتبه دوم آن، نامه رهبر انقلاب به عموم جوانان در اروپا و امریکای شمالی است (۹۳/۱۱/۱). مخاطبان هر دو نامه، نه با تدبیر بشری که با تدبیر الهی انتخاب شده است. التفات ملکوتی برای مخاطبان مستعد زودتر به ثمر می‌رسد. فرد مستعد یا کسی است که گرفتار آمده و در شرّ و شور حوادث روزگار درمانده شده است. چنانکه امام خمینی (ره) حال و روز گورباچف را اینگونه دیده بود. و یا فرد مستعد- برای دریافت التفات ملکوتی - کسی است که «حس حقیقت جویی در قلب او زنده تر و هوشیارتر» است و آن قلب جوانان است. طبیعی است که چنین حسی برای سیاستمداران و دولت مردان غربی، آنان که «آگاهانه راه

سیاست را از مسیر صداقت و درستی جدا کرده‌اند؛ هیچگاه دست نمی‌دهد. به همین دلیلی است که مقام معظم رهبری مخاطب نامه خود را از میان جوانان انتخاب کردند. اما این توجه به جوانان غربی از سوی متصلبین به فردیت مدرن هم وجود دارد. آنان کاملاً بر روحیه مستعد جوان غربی در پذیرش اسلام واقفند و تمام نگرانی آنان از وقوع التفات قدسی در غرب تهی از معنویت است. از این رو، پروژه «اسلام هراسی» را به کمک ریاکاران و استخدام تروریست‌های جنایت کار، به راه انداختند. پس معلوم شد که اسلام هراسی از سوی چه کسانی ناشی می‌شود. اما وقتی خداوند سبحان چنین اراده کرده که جامعه بشری را از حجاب فردیت رهایی سازد و التفات ملکوتی به معنویت برای مشتاقان غربی حاصل شود؛ چه کاری از دست بدخواهان معاندین برمی‌آید: **پری‌دون** ان یطفئوا نور الله بأفواههم یا بی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون (توبه: ۳۲)